

فرهنگ نویسی برای زبان پارسی را به تعبیری می توان شاخه دیر رویده درخت گشن بیخ زبان و ادب دری دانست چون: «ایرانیان بسیار دیر به فکر تدوین فرهنگ برای فارسی دری افتادند و ظاهراً فرهنگ نویسی در قرن پنجم هـ. ق آغاز گردید.»^۱ اما با بودن چنین درنگی در آغاز، امروز «تالیف فرهنگ» از زمینه های پژوهشی موفق — از هر دو نظر کمی و کیفی — محسوب می شود که شماری از دست آوردهای بی هیچ گمان و بزرگ نمایی در گروه شاهکارهای ماندگار فرهنگ و ادب ایران زمین است.^۲ در بخش بندی رایجی که از انواع فرهنگ ها موجود است، گروه «فرهنگ های تخصصی» که بر واژه نامه های ویژه یک متن یا فن یا موضوع اطلاق می شود، پیشینه ای هم چند خود فرهنگ نویسی پارسی دارد، به گونه ای که الابنیه عن حقائق الادویه موفق هروی که از کهن ترین کتابهای نثر پارسی است واژه نامه موضوعی و ویژه علم طب است یا لسان التزیل که فرهنگ تخصصی واژگان قرآن عظیم می باشد و در قرن چهار و پنج به دست پژوهنده های گمنام فراهم آمده است.^۳ همین موضوع بخوبی نشان می دهد که پیشینیان با فرهیختگی ستودنی به اهمیت و سودمندی چنین لغت نامه هایی پی برده بودند. بر این پایه نا گفته پیداست که گسترش دامنه بشری و علمی تر شدن تحقیقات در عصر حاضر نیاز به فرهنگ های تخصصی را سد چندان کرده و به دنبال آن

بر تعداد این گونه آثار نیز افزوده است که ذکر نامشان خارج از گنجایی این گفتار است. اگر دریچه دید خویش را اندکی فروبندیم و بحث را بر زبان و ادب پارسی مقصور کنیم باید گفت که یکی از مهمترین دلایل درباستگی تالیف فرهنگ های تخصصی برای متون نظم و نثر این است که در این آثار بویژه در نمونه های برجسته، واژگان، ترکیبات، اصطلاحات و اعلامی به کار رفته که بعضی از آنها یا در فرهنگ های عمومی پارسی وارد نشده است و یا این که معانی عام و متداول آنها ذکر شده و بارمعنایی ویژه و حوزه گسترده مفهومی یک لغت یا اصطلاح در متنی خاص مورد توجه قرار نگرفته است. بهترین نمونه مؤید این گفته، لغت نامه شادروان علامه دهخدا در مقام بزرگترین و معتبرترین فرهنگ زبان پارسی است که در آن بیش از صد نام خاص شاهنامه دیده نمی شود. یا از باب مثال مصدر (گفتن) که تنها ۱۲ معنی برای آن آمده در صورتی که در شاهنامه ۴۱ معنای باریک از آن استنباط شده است.^۴ بر همین بنیاد فرهنگ های تخصصی باید حاصل ژرف کاوی و بررسی بسیار دقیق لغات و ترکیبات و حتی حروف متن مورد نظر باشد نه تالیفی از توضیحات و شواهد فرهنگ های عمومی و تخصصی پیشین که در واقع بازگویی گفته هاست و کمترین سود ارزش علمی ندارد. و سبب آن می شود که برای نمونه ترکیبات مهمی چون (خندیدن از) و (خندیدن بر) که در شاهنامه و منطق الطیر آمده از واژه نامه های ویژه این آثار فوت شود. پویه های پایا و روشمند در راه تدوین فرهنگ های تخصصی، جامه کردار پوشاندن به هدف روان شاد دکتر خانلری و همکارانشان در بنیاد فرهنگ ایران سابق است که در اندیشه تالیف فرهنگ تاریخی زبان پارسی

بودند و گویا دفتر نخست آن را نیز به چاپ رساندند. این مهم زمانی پراهمیت تر می گردد که بدانیم هنوز برای نامه های گران سنگی بسان کلیات سعدی و تاریخ بیهقی فرهنگ های جامع خاص نداریم و بسیار شایسته خواهد بود که استادان، پژوهشها و دانشجویان، پایان نامه های خویش را به چنین کارهای مانا و مفیدی ویژد کنند. در میان بنیادهای استوار کاخ ادب پارسی، سرشاری و پرمایگی واژگانی شاهنامه نامبرداری ویژه ای دارد و همین امر باعث شده که جز از روی کرد همگانی و همیشگی لغت نویسان از اسدی توسی تا دهخدای قزوینی به این گنجینه غنی، واژه پژوهانی نیز به گردآوری صرف لغات و ترکیبات آن و تنظیم فرهنگ های تخصصی شاهنامه دست یازند. این گونه کوششها و پژوهشها را از نظر تاریخی به دو نیمه می توان تقسیم نمود: ۱- فرهنگ های پیش از سال (۱۳۱۳ هـ. ش) یا مبداء شاهنامه پژوهی علمی نوآیین ۲- واژه نامه های پس از سال (۱۳۱۳) یا تحقیقات عصر شاهنامه شناسی جدید. درباره دسته نخستین گفتنی است که کهن ترین فرهنگی که هدف بنیادین تدوینش یاری به خوانندگان شاهنامه بوده و هم به درخواست آنان تالیف شده، فرهنگ قواس اثر فخرالدین مبارک قواس غزنوی شاعر برتر روزگار سلطنت علاالدین خلجی (۶۹۵-۷۱۹ هـ. ق) است که در دهلی هندوستان فراهم آمده^۵ و با این که در گروه بندی فرهنگ های پارسی، جزو لغت نامه های عمومی است اما مقصود اصلی و بیشتر واژگان آن متوجه و ویژه شاهنامه است و از این نظر می توان نخستین فرهنگ «مربوط» به شاهنامه اش دانست. ولی اگر برآن باشیم تا قدیم ترین واژه نامه ویژه و تخصصی شاهنامه را معرفی کنیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

فرهنگ های تخصصی، گامی در راه شناخت بهتر متون

براساس آگاهی‌های موجود باید از معجم شاهنامه محمدبن الرضابن محمدالعلوی توسی نام برد که در اواخر قرن نه و آغازینه‌های سده دهم تنظیم شده است.^۶ آثار دیگری که در این دوره می‌گنجند، عبارت‌اند از: گزیده لغات شاهنامه (شیخ عبدالقادر بغدادی)، گنج‌نامه (علی بن تیفور بسطامی)^۷، لغت شاهنامه^۸، فرهنگ مختصر شاهنامه^۹، لغت شاهنامه (چاپ مبعی) و معیار قویم (میرزا محمدکشمیری؛ مجرم^{۱۰}).

طلایه دار گروه دوم، فرهنگ شاهنامه مرحوم دکتر رضازاده شفق است که هم هنگام یا آغاز دوره نوین یعنی هزاره فردوسی در (۱۳۱۳ش) چاپ شد. پس از آن می‌توان این فرهنگها را نام برد: واژه‌نامه بسامدی (فریتز ولف)^{۱۱}، واژه نامک (عبدالحسین نوشین)، فرهنگ نامهای شاهنامه (دکتر منصورستگار فسایی)، فرهنگ مفصل لغات و ترکیبات شاهنامه (دکتر مهدی قریب)، فرهنگ جامع شاهنامه (محمود زنجانی)، فرهنگ جامع نامهای شاهنامه (محمدرضا عادل)، فرهنگ نامهای شاهنامه (علی جهانگیری)، فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه (دارپوش شامبیاتی)، فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جایها: حسین شهیدی مازندرانی)، فرهنگ لغات و ترکیبات چاپ مسکو (دکتر عزیزالله جوینی)^{۱۲}، و سرانجام واژه نامه شاهنامه از آقای پرویز اتابکی که در سال ۱۳۷۹ از سوی نشر و پژوهش فرزانه روز روانه جهان شاهنامه‌شناسی گردیده است. این فرهنگ که برخلاف بیشتر همانندان مقدم خود، واژه‌ها و نامهای نامه نامور رایکجا دارد براساس شاهنامه‌ای است که بتازگی توسط آقای اتابکی

تصحیح و چاپ شده است^{۱۳}. بدین مناسبت اشاره به این نکته ضروری است که مهمترین اصل روش شناختی در تالیف فرهنگهای تخصصی، بهره‌گیری از چاپ علمی - انتقادی متنی است که واژه‌نامه آن فراهم می‌آید و این درباره شاهنامه که به سبب پارهای دلایل خودویژه‌اش، همواره عرصه افزودگیها و دگرگونی‌های واژگان و بیتهای بوده، شایان روی‌کردی بیشتر است: «تالیف فرهنگ کامل و دقیق واژه‌های شاهنامه وقتی امکان‌پذیر خواهد بود که خود متن بطور مطلوب تصحیح شده باشد»^{۱۴} لذا کار تدوین فرهنگ لغات و اعلام شاهنامه پس از چند سده فرهنگ‌نویسی تخصصی برای این اثر، هنوز پایان یافته نیست و جای فرهنگی که شایستگی خواننده شدن با صفت (جامع) را داشته و برپایه دفترهای شاهنامه تصحیح دکتر خالقی مطلق تالیف شده باشد، خالی است. سد البته این سخن به معنی کاستن از ارزشهای پژوهش آقای اتابکی نیست و واژه‌نامه ایشان را که در مواردی ضبطها و معانی کهن و ناحیه‌ای قابل توجهی را در بردارد، باید مصداق «مختصر و مفید» دانست که ابزار اولیه هر شاهنامه خوانی تواند بود. در این یادداشت به بررسی بعضی توضیحات و مطالب این واژه‌نامه می‌پردازیم شاید که مورد عنایت مولف محترم و بهره‌یابان اثر ایشان قرار بگیرد. اما پیش از آن حتماً باید اذعان کرد که دست یازی به تالیف فرهنگهای تخصصی برای متون در عین سودمندی، کار پژوهشی توان سوز و زمان‌بری است که این بیت عطار راست توصیف آن است: شیرمردی باید این ره را شگرف زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف ۱- (در ص ۶) برای واژه (آبان: ماه دوم پاییز)

مصراع‌ی شاهد آمده که در آن مفهوم امشاسپند زرتشتی واژه مورد نظر است: از آبانت هر کار فرخنده یاد. ۲- تلفظ (اژدها) را با کسر نخست (ezhdahā) آورده‌اند (ص ۱۷) در صورتی که جزء آغازین واژه از (azhi) اوستایی و (ahi) سانسکریت و براین اساس خوانش آن با فتح اول است. ۳- بهره دوم (اسپهید) را به گونه (بد) ضبط کرده‌اند (ص ۱۹) تلفظ درست این واژه چنان که بارها در شاهنامه در محل قافیه آمده، (espahbad) است چرا که پسوند (بد) چنین سیر تحولی داشته است:

>(سانسکریت) pati > (هند و اروپایی) poti
>(پارسی میانه) bad > (پارسی باستان)^{۱۵} paity
(پارسی دری)^{۱۶} bad

به توس آن زمان داد اسپهیدی

بدوگفت از ایران بگردان بدی
(۱۲۶/۳) (۹۰۸/۱۷)

۴- به مشکوی من دخت فغفور چین

مراخواند اندر جهان آفرین
در این بیت (اندر) را به معنای پساوند (غیریت) و ترکیب (اندر جهان آفرین) را (سایه و بدل از خدا) گزارش کرده‌اند. با توجه به این که (اندر) پسوند است و پس از واژه‌های می‌آید که به آن مفهوم دیگری و نفی می‌دهد مانند: پدر اندر، مادر اندر و... بهتر است (اندر) را به همان مفهوم شناخته حرف اضافه بگیریم: در جهان مرا می‌ستاید و آفرین می‌گوید.

۵- (اندیشه سخته) به (اندیشه محدود) معنی شده (ص ۲۳) که بی‌گمان سهو قلم است چون دقیقاً معنای باژگونه آن را دارد: رای رزین.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سجاد آیدنلو

واژه نامه شاهنامه

پرویز اتابکی

نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۷۹

واژه‌نامه
شاهنامه

پرویز اتابکی

۶- در (ص ۳۶) (بدان) را چنین تجزیه کرده‌اند: (به + د + آن) توضیح این که (بد: bed) در این ترکیب بازمانده گونه پهلوی (pad) در دری است که جز از (بدان) پیش از (این، او و ایشان) و در شاهنامه و دیگر متنهای سده چهارم پیش از واژگان آغاز شونده با مصوت (نظیر: آهن، آیین، آب، آتش و...) دیده می‌شود، لذا حرف (د) را در (بدان) نمی‌توان واژگ ویژه‌ای دانست.

۷- ترکیب (برشده گوهر) را در مصراع: «نگارنده برشده گوهر است» در جایی (ص ۴۲) (گوهر والا) و در بخش دیگر (ص ۱۸۴) (سرشت والا) معنی کرده‌اند، برای دریافت معنی درست ترکیب باید از گرشاسپ نامه اسدی توسی بهره گرفت که آشکارا (جان) را (برترین گوهر) می‌شناساند:

چنین دان که جان برترین گوهر است

نه زین گیتی از گیتی دیگر است ۱۸
البته خود استاد از زبان یکی از شخصیتها، (آتش) را برترین گوهر آورده است ۱۹. اما با توجه به درونمایه تحمیدیه شاهنامه که مصراع از آن جاست، مفهوم مذکور در گرشاسپ نامه برای ترکیب در این مصراع، مناسب تر است.

۸- در (صص ۶۲ و ۱۸۰) ترکیب (گزپرست) در بیت زیر (گزکننده و اندازه گیر) معنی شده است:

ابر چشم او راست کن هر دو دست

چنان چون بود مردم گزپرست
باعنایت به ژرف ساخت اساطیری - آیینی داستان
رستم و اسفندیار و نقش مهم (درخت گز) در آن و هم چنین اشارت عجایب المخلوقات به پرستش کنندگان گز در افغانستان ۲۰ و روایی نیایش درخت در ایران پیش از زرتشت، درست تر آن است که (گزپرست) را (عبادتگر گز) معنی کنیم و مراد سیمرغ را از این همانندی، حالات دست گزپرستان به هنگام ستایش بدانیم.

۹- در مصراع: «شما را زمین پزکرس مرا» به ترتیب در صفحات (۶۳ و ۱۶۸) (پر کرس) را همان (پر معروف سیمرغ) دانسته‌اند که زال به هنگام دشواریها برآتش می‌نهد. بدون در نظر گرفتن جایگاه داستانی مصراع در شاهنامه، این پرسش را از سرگفتی بیان

می‌کنیم که مولف گرامی بر بنیاد کدام منبع و دلیل معتبر، (کرس) را برابر (سیمرغ) گرفته‌اند؟ در صورتی که در متن پهلوی بندهش (کرس) و (سیمرغ) دو پرنده جداگانه‌اند ۲۱. سپس بدین نکته توجه می‌دهیم که مصراع از داستان رستم و سهراب و خطاب خشم‌آلود رستم به پهلوانان ایران است و منظور تهمتن از (پر کرس) با روی کرد به مصراع نخست بیت: «به ایران نبینید از این پس مرا» و آغاز مصراع دوم، مکان دور و دسترس‌ناپذیر است و (کرس) به تناسب قافیه (پس) و نیز تیزپروازی پرنده و استفاده از پر آن در بن تیرها برای دورپرنایی پیکان، به نماد جایگاه دشواریاب و دور به کار رفته است و حتی با تأویل هم نمی‌توان (سیمرغ) را در مصراع و ترکیب گنجانید.

۱۰- درباره (پهلوان) نوشته‌اند: «منسوب به پهلوه = قوم پارت یا پرثو با الف و نون نسبت / ص ۶۶» به گمان بسیار (پهلوان) بازمانده (Parthava-panā) به معنی (نگهبان مرز) است ۲۲ و جزء دوم همان (بان) است که به صورت کهن تر (وان) در واژه برجای مانده و پسوند نگاهبانی است و (ان) جزو اصل آن می‌باشد و پسوند نسبت نیست.

۱۱- (پهلوی) در مصراع: «نیشته من این نامه پهلوی» (زبان پهلوی) معنی شده است (ص ۶۷) اما چون سخن در وصف شاهنامه منثور ابومنصوری است که به زبان پارسی دری فراهم آمده بود باید واژه را (پهلوانی و مربوط به دلاوران) معنی کرد و مراد از (نامه پهلوی) را (کتاب درباره یلان) دانست.

۱۲- در بیت:

«بدید آن نشست سیاوش، پلنگ

رکاب دراز و جناح خدنگ»
هیچ یک از معانی آمده برای (جناح) بویژه (راست دستی در اسپ) سازگار نیست و بهتر است آن را بر پایه ضبط درست و با پشتوانه چاپ مسکو به (جناغ) دگرگون کنند.

۱۳- در (ص ۸۶) ذیل ماده (چه گونه) این بیت را شاهد آورده‌اند:

جهاندار سی سال از این بیشتر

چه گونه پدید آوریدی هنر

و پاره دوم را چنین گزارده‌اند: «چه گونه گون هنرهایی که پدید آورد.» پیشنهاد می‌شود که مصراع را به گونه پرسشی بخوانیم و بدین سان معنی کنیم: (تهمورت) چگونه می‌توانست بیش از آن چه گفته آمد، هنر پدید آورد؟ به دیگر سخن همان هنرها برای آن زمان سی سال بسنده است.

۱۴- (خداوند) را در این بیت، (ایزد بی انباز) معنی کرده‌اند: «چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی - خداوند امر و خداوند نهی / صص ۸۹ و ۹۰» اما بیت درباره پیامبر اسلام (ص) است و باید (خداوند) را (صاحب و دارنده) گزارش کرد (خداوند تنزیل: صاحب قرآن).

۱۵- در مصراع: «شدی تنگدل چون نیامد خرام» (خرام) خبرخوش معنی شده است (ص ۹۰). مصراع از زبان اسفندیار به رستمی است که به سبب پیمان شکنی رویین تن خشمناک می‌باشد و (خرام) در آن به معنی اصطلاحی (به مهمانی بردن شخص پس از نوید و مامور همراهی میهمان تا ایوان میزبان) است.

۱۶- در (ص ۹۳) تلفظ واژه (خوش) رابه صورت (xash) به ضرورت قافیه دانسته‌اند. در توضیح باید گفت که از نظر زبان شناسی تاریخی تلفظ (خوش) در روزگار فردوسی و مدتها پس از وی به همان گونه (خش) بوده و در شاهنامه با کلماتی چون سرکش و کش و آبکش هم قافیه شده است. (xash) نتیجه تطور زبان پارسی است: «در نیمه کلماتی که بعد از ترکیب xw مصوت a وجود داشته است، شبه مصوت w از تلفظ ساقط شده و مصوت a به o تغییر یافته است.» ۲۳

۱۷- در (صص ۹۷ و ۲۱۸) ترکیب (خون وش) را براساس این مصراع، (خون مانند) معنی کرده‌اند: «چکان خون وش شد از او آب رود» در این مصراع و ضبط دیگرش در نسخه فلورانس: «چکان خون و وش شد از آب رود» (خون) و (وشی) دو واژه جدا از همند و (وشی) به معنی (سرخ رنگ) است و باید با درنگی کوتاه (،) پس از (خون) خوانده شود: خون می‌چکید و آب رود از آن وش (سرخ) شد.» اسدی می‌گوید:

ز سم گوزنان زمین جزع رنگ

وشی گشته ریگ و شخ از خون رنگ ۲۴

۱۸- (دستوار) را در بیت:
«زن و کودک و مرد با دستوار

نمی یافت از تیغ او زینهار»
(بیل و داس) معنی کرده‌اند (ص ۱۰۵). چنین به نظر می‌رسد که (دستوار) به معنی (عصاو چوبدست) و مراد از (مرد یا دستوار) مرد کهن سال و پیر باشد.

۱۹- در مصراع: «در و دشت برسان دیبا شدی»
(دیبا شدی) به معنی (نرم و هموار شد) آمده است (ص ۱۱۰) معنای دقیقتر (دیبا شدن)، (زیبایی و آراستگی) است و (دیبا) چنان که بارها در شاهنامه می‌بینیم، مشابه به زیبایی است:
جهان گفتی از داد دیبا شده است

همان شاه برگاه زیبا شده است
(۲/ ۱۵۶/ ۴۵۰)

۲۰- برای واژه (عروس) در مصراع: «عروسم نباید که رعنا شوم» معنای (داماد) را آورده و بدین سان معنی کرده‌اند: «دامادم نباید ضعیف و خوار شوم». (صص ۱۱۲ و ۱۵۲). (عروس) به معنای (داماد) ویژه زبان تازی است و در پارسی آن هم در شاهنامه نامناسب و بسیار مهجور است. در مصراع مذکور زال از زبان سپهدار تازی می‌گوید: «من نباید عروس (همسر) داشته باشم چه دلیل نادانی و رسوایی من می‌شود».

۲۱- در بیت:

«به جای درم زر و گوهر دهیم

سپاسی به گنجور بر سرنهیم»
(سپاسی) را (شکرانه، حال یا چیزی که به عنوان سپاسگزاری تقدیم کنند) گرفته‌اند (ص ۱۳۱). پیشنهاد می‌شود (سپاس) را به همان معنی (منت) و (سپاس برسر نهادن) را برابر ترکیب امروزی (منت بر کسی گذاشتن) بگیریم و بیت را معنی کنیم: با دادن زر و در به جای سکهٔ سیم، گنجور را منت دار و سپاسمند خود کنیم.

۲۲- در (ص ۱۳۴) زیر واژه (سخن) نوشته‌اند: «گاه به رعایت قافیه سخن (soxan) آمده» و سپس این بیت را شاهد آورده‌اند:

«براین گونه گردد سراسر سخن

شود سست نیرو چو گردد کهن»

باید توجه داشت که (سخن) در مواردی به مناسبت قافیه در شاهنامه به تلفظ امروز آمده است - که به گفته مرحوم استاد مینوی در اصالت آنها تردید است - اما دریتی که نمونه آورده‌اند، چنین نیست، چرا که واژهٔ قافیهٔ مصراع دوم به صورت پهلوی آن (kahon) خوانده می‌شود و (سخن) نیز تلفظ اصلی خود را دارد (saxon).

۲۳- ترکیب (فزنصر) را (فر پیروزی، شکوه پیروزی) معنی کرده‌اند (ص ۱۵۷) این ترکیب در بیت زیر به کار رفته است:
به گیتی پرستنده فزنصر

زید شاد در سایهٔ شاه عصر
و منظور از (نصر) نه معنای لغوی آن که اسم خاص و (نصرین ناصرالدین سبکتکین) برادر کبیر سلطان محمود است چنان که بنداری نیز در گزارش عربی خویش آورده است.

۲۴- (کرگ پیکر) را برای درفش کنایه از بزرگی و ستبری پیکر یا ساخته شده از پوست کرگدن دانسته‌اند (ص ۱۶۸). (پیکر) در ترکیب یاد شده و همانندان آن (اژدهاپیکر، خورشیدپیکر و...) به معنی نگاره و تصویر است و درفش (کرگ پیکر) علمی است که نقش کرگدن بر آن نگاریده شده باشد و همچون دیگر درفشهای جانور پیکر یلان شاهنامه، مفهومی نمادین و توتیمیک دارد.

۲۵- در (ص ۱۷۹) برای (گرزم) به معنی گمان‌آمیز (بتر؟) مصراعی از دقیقی شاهد آمده است: «شکسته سلیح و گسسته گرزم» این مصراع با همین ضبط از نسخه قاهره (۷۴۱ هـ. ق) است که در چاپ مسکو به گونهٔ: «گرفته جهان را و کشته گرزم» به متن رفته است و از آن جایی که با توجه به روند روایت و مصراع نخستش به کشته شدن (گرزم)، پهلوان ایرانی، در نبرد با تورانیان اشاره دارد، واریانت برتر و درست‌تر است، هر چند با تأویل (گسستن) به (گشته شدن) همین معنا را می‌توان از صورت ضبط شده در واژه‌نامه نیز به دست آورد. اما نکته این جاست که در هر دو حال، (گرزم) اسم خاص است و مفهوم واژگانی مشکوک آن مورد نظر نیست.

۲۶- (گوانجی) را مرکب از (گو) و (انجی) ذکر

کرده‌اند (ص ۱۸۴) در صورتی که در زبان پارسی پسوندی به گونه (انجی) وجود ندارد و آن چه در جزء دوم این ترکیب دیده می‌شود، پسوند نسبت (جی) از (jig) پهلوی است که به پایان (گوان: یلان) افزوده شده و در دو ترکیب (میانجی) و (کرانجی) نیز بازمانده است.

۲۷- در مصراع: «یکی نامور نامه افکند بن»
ترکیب (نامورنامه) را نخستین شاهنامهٔ منثور زبان دری دانسته‌اند (ص ۲۰۲). باید توجه داشت که مصراع دربار شاهنامه ابومنصوری است که در سال (۳۴۶ هـ. ق) فراهم آمد و البته نخستین شاهنامه نثر دری نیز نبود چرا که پیش از آن، شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی این عنوان را ویژه خود کرده بود. هم چنین (نامه خسروان) را در: «تو(شو) این نامهٔ خسروان بازگوی» شاهنامهٔ منثور پهلوی و اساس شاهنامهٔ ابومنصوری معنی کرده‌اند (ص ۲۰۲). حال آن که باز سخن بر سر منبع بنیادین شاهنامه یا همان نامورنامه دری ابومنصوری است.

۲۸- واژه (نخ) را در (ص ۲۰۴) با آوردن این بیت، (دام شکار) ذکر کرده‌اند.

سراپرده و خیمه‌ها گشت یخ

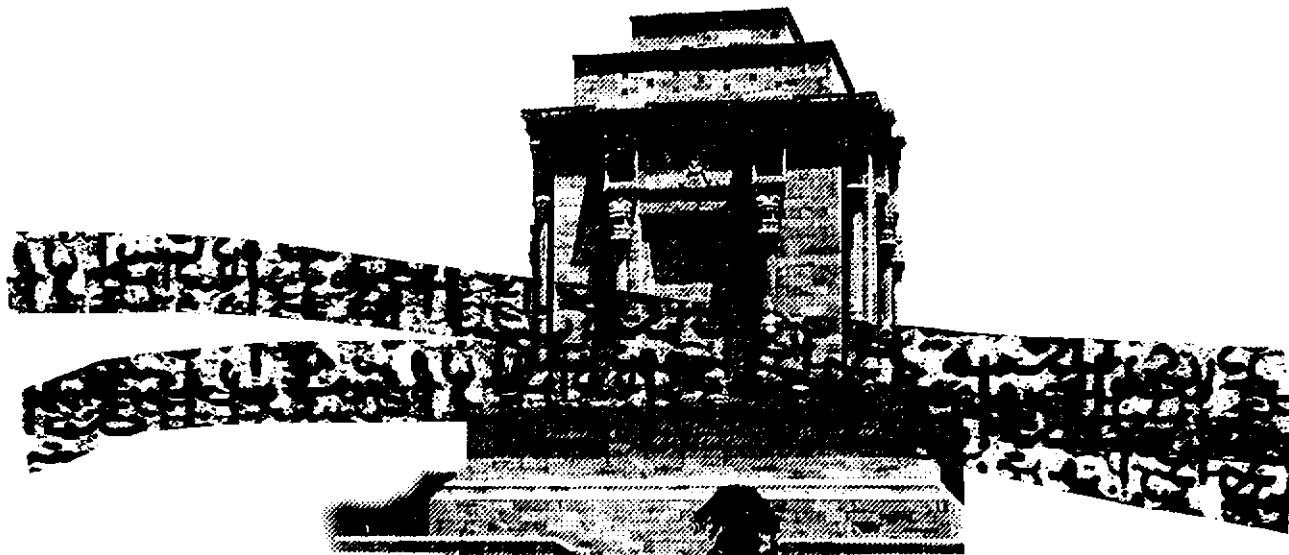
کشید از بر کوه بر، برف نخ
پیشنهاد می‌شود که به دلیل غرابت (نخ: تور) آن را به معنی متداول در شاهنامهٔ (رده و صف) بگیریم و (نخ) کشیدن برف بر کوه) را (پراز برف شدن کوهسار) معنی کنیم. البته کاربرد فعل (کشید) هم که با (صف) بیشتر متناسب است تا (دام) قرینه‌ای است برای معنای گفته آمده.

۲۹- در (ص ۲۲۶) برای (هیكل) به معنی (پرستشگاه) این دو شاهد را از دقیقی آورده‌اند:
«فرود آمد آن جا و هیكل بیست» و
«همه سوی شاه زمین آمدند

بیستند هیكل به دین آمدند»
در هر دو نمونه چنان که از فعل (بست) برمی‌آید (هیكل) به معنی (کمر بند ویژه زرتشتیان یا کستی) است و در این بیت از لیبی است که مفهوم (پرستشگاه) برای واژه مذکور درست است:

تو گفتی هیكل زردشت گشته است

ز بس لاله همه صحرا سراسر



۳۰- «یاقوت زرد» را در: «پیر از مشک جامی ز یاقوت زرد» استعاره از (می) آورده‌اند (ص ۲۲۸). چنان می‌نماید که با روی‌کرد به (پیر از مشک بودن جام)، (از) دوم برای بیان جنس آن آمده باشد و (یاقوت زرد) در معنای حقیقی خود، جنس جام مشک آکنده را نشان می‌دهد.

۳۱- (پشن) را در مصراع: «کنون تا بیامد ز جنگ پشن» کوتاه شده (پشنگ) نام پدر افراسیاب گرفته‌اند (ص ۲۵۲). این واژه نام جایگاه نبرد پیران ویسه و توس نوذر است که تورانیان پیروز و بیشتر فرزندان گودرز در آن کشته شدند و در شاهنامه بارها با نام (جنگ پشن) آمده است:

کز آن پس که جنگ پشن دیده‌ای

سر از رزم ترکان پیچیده‌ای
۲۵ (۵۴۴/۳۶/۴)

۳۲- به استناد مصراع: «چو پیروز قارن یل شیرگیر» (پیروز) را نام ویژه و فرزند قارن آورده‌اند (ص ۲۵۷). بررسی فضای داستانی که مصراع از آن جاست و هم چنین بیت‌های پیش و پس، نشان آن است که (پیروز) صفت مقدم برای (قارن) است و نباید با کسره و به صورت اضافه بنوّت خوانده شود.

۳۳- در بیت:

چنین داد پاسخ که تهمینه‌ام

تو گویی دل از غم به دو نیمه‌ام
(تهمینه) را به ضرورت قافیه (تهمینه) ضبط کرده‌اند (صص ۲۵۹ و ۲۶۰). در صورتی که همان صورت اصیل (تهمینه) درست است و قافیه دارای عیب (سناد=عدم رعایت حرف قید) است که در بیت دیگری از شاهنامه:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

و این بیت از سعدی نیز دیده می‌شود:

چه ترک و چه روم و چه بز و چه بحر

همه روستایند و شیراز شهر

۳۴- در توضیح (جهن) نوشته‌اند: «سرداری ایرانی پسر برزین که در دماوند می‌زیست و تخت طاق‌دیس را برای خسرو پرویز بساخت / ص ۲۶۳».

نخست این که (جهن) سردار نبوده و پس از ساختن تخت به پاداش آن، مهتر چند بخش می‌شود. دو دیگر و مهتر این که وی تخت را برای فریدون می‌سازد و پیوندی با خسرو پرویز ندارد:

کجا جهن برزین بدی نام اوی

رسیده به هر کشوری کام اوی

یکی نامور شاه را تخت ساخت

گهر گرد بر گرد او در نشاخت

که شاه آفریدون بدو شاد بود

که آن تخت پر مایه آزاد بود
۳۵ (۲۲۰/۳۵۲۳-۳۵۲۵)

۳۵- در (ص ۲۸۵) سخنگوی-دهقان یاد شده در سرآغاز برخی داستان‌های شاهنامه را ابومنصور محمد بن عبدالرزاق دانسته‌اند در صورتی که (ابومنصور، بانی گردآوری شاهنامه منثور است و (دهقان سخنگوی) و (موبد) و... روایانی که داستان‌های آن نامه را روایت کرده‌اند و یا سخن آنها آمده است.

۳۶- لقب (گیومرت) را (گل شاه) آورده‌اند (ص ۳۱۶). اما: «گل شاه در اصل گرشاه به معنی شاه کوهستان است که در اثر همسان بودن املائی گل و گرد در پهلوی گمان رفته است او شاه گل است و آن گاه واژه با هزوارش گل نوشته شده است.»^{۲۶}

۳۷- توضیح (شیرخوان) را بدون بررسی دقیق شاهنامه از لغت نامه باز آورده‌اند که خود از فرهنگ ولف و نقیسی برگرفته است: «جایی که فریدون در آن جا بر ضحاک چیره شد / ص ۳۵۴». ولی بر بنیاد متن شاهنامه، ضحاک پیشتر در ایوان خویش گرفتار فریدون می‌شود و فریدون وی را به دستور سروش، دست بسته به سوی (شیرخوان) می‌برد:

بر آن گونه ضحاک را بسته سخت

سوی شیرخوان بود بیدار بخت

۲۷ (۴۷۵/۸۴/۱)

پی نوشتها:

۱- معین، محمد: فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۹ مقدمه

۲- تازه‌ترین و فرجامین نمونه چاپ شده این آثار جاویدان فرهنگ عامیانه زبان فارسی از استاد ابوالحسن نجفی است.

۳- مهیار، محمد: فرهنگ دستوری، نشر میترا، چاپ اول ۱۳۷۶، صص ۵ و ۶

۴- رک: رستگار فسایی، منصور: تحلیل معنایی واژه (گفتن) در شاهنامه، ز دفتر نیسته گه باستان، به کوشش گروه رجال و مفاخر فرهنگی، مرکز خراسان‌شناسی، چاپ اول ۱۳۷۹، صص ۱۰۷-۱۲۴

۵- رک: شهریار تقوی، سیدحیدر: نفوذ و تاثیر شاهنامه در هند و پاکستان، سخنرانی‌های سومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، به کوشش ایرج زندپور، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳، ص ۲۰۴

۶- معجم شاهنامه، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۱۵ مقدمه

۷- به صورت نسخه خطی در کتابخانه اصفیه حیدرآباد دکن

۸- نسخه خطی در دارالکتب قاهره

۹- نسخه خطی در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی نجفی

۱۰- نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب، برای معرفی این دست نوشت ارزشمند، رک: احمد ظهورالدین: فرهنگ شاهنامه، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۷۴، صص ۴۰۷-۴۱۱

۱۱- این شاهکار سترگ در سال (۱۹۳۴م) هم زمان با برپایی هزاره فردوسی در کشور آلمان به چاپ رسید.

۱۲- چاپ نشده است، رک: شاهنامه فلورانس، به کوشش دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱ پیش گفتار

۱۳- برای معرفی و بررسی (این چاپ، رک: خطیبی، ابوالفضل: متن انتقادی یا متن دلخواهی؟ نشر دانش، سال هفدهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۰، صص ۶۴-۶۶

۱۴- ریاحی، محمدامین: فردوسی، طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۳۶۱

۱۵- باقری، مهتری: بررسی تحولات مصوت در زبان فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۶۲، ص ۵۰

۱۶- ابوالقاسمی، محسن: دستور تاریخی زبان فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) ۱۳۷۵، ص ۳۳۹

۱۷- شاهنامه چاپ مسکو

۱۸- گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۷، ص ۱۱، بیت ۱

۱۹-

همان قبله‌شان برترین گوهر است

که از آب و خاک و هوا برتر است

(۸۹-۱۴۸۶)

۲۰- رک: شمیسا، سیروس: طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، نشر میترا ۱۳۷۶، ص ۳۶

۲۱- بهار، مهرداد: بند هش (فرتبع دادگی)، انتشارات توس ۱۳۶۹، ص ۷۹

۲۲- رک: سرکاراتی، بهمن: درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن، نامه فرهنگستان، شماره ۱۳، بهار ۷۷، ص ۲۷

۲۳- نیساری، سلیم: استفاده از شاهنامه در پژوهش‌های زبان‌شناسی تاریخی، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، همان، ص ۲۶۸

۲۴- گرشاسب نامه، همان، ص ۲۷۰، بیت ۲۹

۲۵- شاهنامه به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا ۱۳۷۳

۲۶- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه ۱۳۷۵، ص ۱۸۹

۲۷- شاهنامه به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸